

## جلوه‌های دادخواهی دهقان توس در شاهنامه

حجت قربانپور\*

### اشاره

از جمله موارث فرهنگی به یادگار مانده از پیشینیان، شاهنامه سخنور توس است. شاهنامه در میان آثار کلاسیک زبان و ادب فارسی از اهمیت بسزایی برخوردار است. به واقع شاهنامه را باید سنگ بنای ادب فارسی دانست و فردوسی را اول مرد فرهنگ ایران. از جمله ویژگی‌های شاهنامه جدای از درونمایه حماسی آن، پرداختن به مسائل فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی است که این ویژگی شاهنامه را در میان دیگر آثار حماسی ارج و منزلتی خاص بخشیده است. از جمله درونمایه‌های اخلاقی که در شاهنامه بسیار به آن اشاره شده داد و دهش است. از رهگذر بررسی جلوه‌های دادخواهی فردوسی در شاهنامه درمی‌یابیم که دادخواهی در باور فردوسی از دو جنبه اندیشه ای و دینی او سرچشمه می‌گیرد و مهمترین جلوه‌های انسانیت اوست.

در قلمرو زبان و ادبیات فارسی اول کتاب یا به عبارت بهتر اول گنج ادبی‌ای که از پیشینیان به یادگار مانده شاهنامه استاد توس است. در این اثر به جای مانده از استاد توس که خود به تنهایی مایه افتخار و سربلندی قوم ایرانی است، پیشینه‌ی تاریخی و فرهنگی این مرز و بوم به بهترین نحو بیان شده است. این یادگار گرانبه‌تر در طی اعصار و قرون مورد اقبال و توجه فارسی‌زبانان، فارسی‌خوانان و فارسی‌دانان قرار گرفته است و این همه را باید در شخصیت فردوسی جستجو کرد زیرا «فردوسی شاعر همه کس و همه جاست، هم در رزم جای دارد، هم در بزم، هم معلم اخلاق است و هم مصور ردایل و پستی‌های آدمی، هم متفکر صاحب اندیشه و اندرزگوی خردمند است و هم داستان سرای فرح انگیز اندوه‌زدای، هم سخن برای پیران دارد و هم برای جوانان، هم با مرد دمساز است و هم با زن، هم با دانا همداستان می‌شود و هم با نادان، هم یار

\* کارشناس زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه فردوسی مشهد

توانگرانست و هم دمساز تهی‌دستان، هم ندیم نیک‌بختان است و هم همزانوی تیره‌بختان.»  
(سعید نفیسی - فردوسی شاعر جهان - فردوسی نامه مهر)

روح ایرانی اسلامی آفریننده این کتاب در سراسر این اثر عظیم سایه افکنده و در هر بخش از کتاب می‌توان نمودهای آن را به وضوح مشاهده کرد. از جمله‌ی این نمودها را فضایل اخلاقی است. اخلاق در شاهنامه یکی از جنبه‌های بارز وجود روح دینی در این اثر است و آفریننده آن در هر موضع که مجالی یافته، از اخلاق فردی و اجتماعی سخن رانده است. از این دست است سخنان او درباره‌ی «داد» و «دادگری».

واژه «داد» در شاهنامه معانی مختلف دارد از جمله:

#### ۱- عادل و دادگر:

جهان را ز هر گونه داریم یاد

ز کردار شاهان بیداد و داد

#### ۲- بخشش، عطیه، دهش، تقدیر، قسمت از مصدر دادن:

تو داد خداوند خورشید و ماه

ز مردی میدان وز فزونی سپاه

ز خورشید تابنده تا تیره خاک

گذر نیست از داد یزدان پاک

#### ۳- خیر و صلح:

بسی خواهش و پوزش آراستیم

همی زان سخن داد او خواستیم

#### ۴- راست، بحق، صدق، راستی:

گر این گفته داد است ره بسپرید

وگر نیست از خاطر م بسترید

(تمام شواهد به نقل از لغت نامه دهخدا)

در جهان اندیشه فردوسی، داد یکی از پایه‌های سعادت و سلامت جامعه است. در این اندیشه دادگری شاه همراه است با سعادت و خوشبختی و بیدادگری او مایه بدبختی و نگونساری است. از این رو فردوسی یکی از مشخصه‌های یک فرمانروای مقتدر را احترام به داد و دادگری می‌داند:

بدان گفتم این، ای برادر که تخت  
که دارد کف راد و فر و نژاد  
نیابد مگر مردم نیکبخت  
خردمند و روشن دل‌وهر ز داد<sup>۱</sup>

ثعالبی آنگاه که از زمان پادشاهی کیخسرو سخن می‌گوید درباره داد می‌گوید:  
«داد در پادشاهی ترازویی است که با آن کارها سنجیده می‌شود و ستمکار از دادگر و مردم پست از بلند مقام باز شناخته می‌شود. وقتی در ترازو عیبی پدید آید سنجش تباه می‌شود. پادشاه همچون نمکی است که خوراک را سازگار کند و از تباهی جلوگیری می‌کند. پادشاه چون آبی است که گلو گرفته‌ها از آن می‌آشامند. اما اگر آن آب راه گلوی آشامنده را ببندد دیگر برای او پناهی نیست»<sup>۲</sup>

معادل کلمه داد در زبان عربی «عدالت» می‌باشد. عدالت در لغت یعنی: داد کردن و دادگر بودن و انصاف داشتن. جرجانی در تعریف عدالت می‌گوید: «العدالة فی اللغة، الاستقامة و فی الشریعه عباره عن الاستقامة علی الطریق الحق بالاجتناب عما هو محظور دینه»<sup>۳</sup>

خداوند در قرآن گاه همراه با کلمه عدل کلمه دیگری نیز می‌آورد و آن «میزان» است که نشان دهنده‌ی حساسیت و دقت در مورد عدل و داد می‌باشد. چنان که می‌فرماید: والسماء رفعها و وضع المیزان<sup>۴</sup> یا انزل الکتاب بالحق و المیزان<sup>۵</sup>. از همین روست که مولای متقیان امام علی علیه

۱ - شاهنامه فردوسی، تصحیح دبیر سیاقی، جلد ۵، صفحه ۲۳۲۷، بیت ۵۲۶، ۵۳۵.

۲ - ولنگانگ کناوت: آرمان شهرداری ایران باستان از کسینن تا فردوسی؛ ترجمه، سیف الدین نجم آبادی، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۵۵.

۳ - جرجانی، سید شریف علی بن محمد: کتاب التعریفات، الطبعة الاولى ۱۳۰۶ هـ. ق. مصر، افست تهران.

۴ - سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۷.

۵ - سوره الشوری (۴۳)، آیه ۱۷.

السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «ان العدل المیزان الله الذی وضعه للخلق و نصبه لاقامه الحق فلا تخالفه فی میزانه و لا تعارضه فی سلطانه» (به درستی که عدل میزان الله تعالی است آن چنان میزانی که وضع کرده است آن را برای خلق و نصب کرده است آن را برای بر پا داشتن حق. پس مخالفت مکن با خدا در میزانی که او قرار داده و معارضه مکن با او در پادشاهی او).<sup>۱</sup>

در دین مبین اسلام که بی‌گمان دانای طوس نیز از تعالیم عالی آن بهره‌ها برده و به رسالت انبیاء و اولیا آن شریعت کاملاً آگاهی داشته، عدالت در واقع اساس حکومت و سنگ بنای داوری است. حکیم فرزانه طوس آن گاه که بر رعایت عدالت و دادگری و پرهیز از هرگونه ظلم و ستم از طرف پادشاهان تأکید کرده بی‌گمان تحت تأثیر تعالیم اسلام قرار داشته است. فردوسی آن گاه که می‌خواهد از بیدادگری و ظلم و ستم شاهان صحبت کند از پادشاهی ضحاک یاد می‌کند و روزگار ضحاک را روزگار چیرگی ظلم و بیداد بر جامعه می‌داند:

چو ضحاک شد بر جهان شه‌ریار	برو سالیان انجمن شد هزار
نهان گشت کرده‌ار فرزنانگان	پراکنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادوئی ارجمند	نهان راستی آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز	به نیکی نرفتی سخن جز به راز
ندانست جز کژی آموختن	جز از گشتن و غارت و سوختن <sup>۲</sup>

در مقابل ظلم و ستم ضحاک، فردوسی از قیام کاوه سخن می‌راند. در شاهنامه، کاوه نمونه افراد پاک سرشت و عدالت‌جویی است که کژی و بیدادگری شاهان را بر نمی‌تابند و به قیام علیه آنان تا برقراری عدالت دست می‌زنند از زبان فردوسی کاوه این گونه شاهان را به دادگری فرا می‌خواند:

اگر داد دادن بود کار تو      بیافزاید ای شاه مقدار تو<sup>۳</sup>

۱ - قزوینی؛ عبدالکریم بن محمد یحیی: بقاء و زوال دولت در کلمات سیاسی امیرمؤمنان؛ به کوشش: رسول جعفریان، کتابخانه عمومی آیه الله العظمی مرعشی نجفی، چاپ اول، قم، ۱۳۷۱.

۲ - شاهنامه فردوسی: تصحیح محمد دبیر سیاقی، ج ۱، صفحه ۳۲، بیت ۲۲۸ به بعد.

۳ - همان، ج ۱، بیت ۲۲۰.

گویا فردوسی در این بیت به آیه: «یا ایها الذین آمنوا و کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شأن قوم علی ان الاتعدلوا اعدلوا هر اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خیر بما تعملون»<sup>۱</sup> نظر داشته است. فردوسی بیدادگری ضحاک را مایه سرنگونی وی به دست فریدون می‌داند و می‌گوید:

نخستین که ضحاک بیدادگر	ز گیتی به شاهی برآورد سر
چه مایه جهان را به سختی بداشت	جهان آفرین زو همی در گذاشت
چو بد بود و می‌کرد پیدا سستم	ز باد آمدش پادشاهی بدم
برآمد بر آن کار او چند سال	بد انداخت یزدان بر آن بدسگال
چو بیداد او دادگر بر نداشت	یکی دادگر را بر او برگماشت
فریدون فرخ شه دادگر	بیست اندر آن پادشاهی کمر
همه بند آهر منی بر گشاد	بپاراست گسیتی سراسر به داد <sup>۲</sup>

به دنبال داستان ضحاک و قیام کاوه، فردوسی در جای جای اثر خود، چه در دوره اساطیری و چه در دوره‌های پهلوانی و تاریخی از داد سخن می‌راند و از ورای نقل مطالب تاریخی و اسطوره ای نظر خویش را درباره‌ی لزوم دادگری و دوری از هر گونه ظلم و ستم با تعابیر زیبا و دلنشین که برخاسته از عمق وجود اوست ابراز می‌دارد.

هوشنگ که از پادشاهان دوره اساطیری شاهنامه است، آن گاه که بر تخت شاهی می‌نشیند در خطبه آغازین شاهی، قصد خود را مبنی بر دادگستری این گونه بیان می‌دارد:

چو بنشست بر جایگاه مهی	چنین گفت بر تخت شاهنشهی
که بر هفت کشور منم پادشاه	به هر جای پیروز و فرمانروا
به فرمان یزدان پیروز گسر	بداد و دهش تنگ بستم کمر
و از آن پس جهان یکسر آباد کرد	همه روی گیتی پر از داد کرد <sup>۳</sup>

چنین است مژده منوچهر در ابتدای شاهی خود به جهانیان:

۱ - سوره مائده (۸)، آیه ۱۲.

۲ - شاهنامه فردوسی: تصحیح محمد دبیر سیاقی، ج ۲، بیت ۱۶۶۳ به بعد.

۳ - همان، ج ۱، ص ۱۷، بیت ۳ به بعد.

به داد و به دین و مردانگی	بدان را زید دست گوته کنم
زمین را به کین رنگ دیبه کنم	هر آن کس که در هفت کشور زمین
بگردد ز داد و بتابد ز دین	همه سر به سر نزد من کافرنند
و ز اهریمن بد کنش بسدترند <sup>۱</sup>	

کیخسرو آن گاه که می‌خواهد تخت شاهی را به لهراسب بسپارد و خود از تخت فرو آید، اول توصیه ای که به او می‌کند این است که از دادگری سر نیپنجد:

مگردان زبان سپس جز به داد	که از داد باشی تو پیروز و شاد <sup>۲</sup>
---------------------------	--

چنین به نظر می‌رسد که مبدأ فکری فردوسی در این باره آیه‌ی: «ان الله بامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل، ان الله نعماً یعظکم به ان الله کان سمیعاً بصیراً»<sup>۳</sup> بوده باشد. فردوسی از زبان کیقباد، زمانی که پادشاهی را به کیکاووس می‌سپارد، نتیجه دادگری و ثمره ستمگری را این گونه یادآور می‌شود:

تو گر دادگر باشی و پاک رای	همی مژده یابی به دیگر سرای
و گر از گیرد سرت را به دام	برآری یکی تیغ تیز از نیام
بدان خویشتن رنجه داری همی	پس آن را به دشمن سپاری همی
در آن جای، جای تو آتش بود	به دنیا دلت تلخ و ناخوش بود <sup>۴</sup>

دور از نظر نیست که گفته‌ی فردوسی با این آیه قرآن مناسبت داشته باشد که: «وسیعلموا الذین ظلموا آیء منقلب یتقلبون»<sup>۵</sup>. آن زمان که کاووس شاه از اسارت دیو رهایی می‌یابد، در نامه‌ای به شاه مازندران، او را به دادگری دعوت می‌کند:

۱ - همان، ج ۱، ص ۱۱۶، بیت ۱۵ به بعد.

۲ - همان، ج ۱، ص ۱۲۶۰، بیت ۳۰۴۷.

۳ - سوره نساء (۴) آیه ۵۸.

۴ - شاهنامه فردوسی، تصحیح محمد دبیر سیاقی، ج ۱، ص ۲۷۹، بیت ۲۱۲ به بعد.

۵ - سوره الشعرا (۲۶)، بخشی از آیه ۲۲۷.

اگر دادگر باشی و پاک دین  
وگر بدنہان باشی و بد کنش  
ز ہر کس نیابی جز از آفرین  
ز چرخ بلند آیدت سرزنش  
ز فرمان او کی گذر باشدی<sup>۱</sup>  
ز جهاندار اگر دادگر باشدی

نظیر این مضمون را در جای دیگر چنین می‌سراید:

اگر دادگر باشی ای شہریار  
تن خویش را شاہ بیدادگر  
بمانی و نامت بود یادگار  
جز از گور و نفرین نیاورد بر  
اگر پیشہ دارد دلت راستی  
چنان دان کہ گیتی بیاراستی<sup>۲</sup>

آنچه از این ابیات دریافت می‌شود این است کہ فردوسی زندہ بودن نام شہریاران را بسته بہ دادگر بودن آنها می‌داند و بیدادگری را کہ نتیجہی آن ظلم و ستم بر مردم است مایہی بد نامی شاہ می‌داند:

کہ ہر کس کہ در شاہی او داد داد  
ہمان شاہ بیدادگر در چہان  
شود در دو گیتی ز کردار شہاد  
بہ گیتی بماند ازو نام بد  
نکوہیدہ باشد بہ نزد مہان  
ہمان پیش یزدان سرانجام بد<sup>۳</sup>

پایان ستم و بیدادگری را کہ فردوسی از زبان نوشیروان چنین بیان می‌کند:

چنین گفت نوشیروان قباد  
کند چرخ منشور ملکش سیاہ  
کہ چون شاہرا سربہیچد ز داد  
ستم نامہ عزل شاہان بود  
ستارہ نخواند ورا نیز شاہ  
چو دود دل بیگناہان بود<sup>۴</sup>

فردوسی بہ این حدیث نبوی کہ: (الملك یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم) و سخن امام علی(ع) نظر داشته است کہ می‌فرماید: «من عمل بالجور عجل الله هلكه»: کسی کہ عمل نماید بہ

۱ - شاهنامه فردوسی: تصحیح محمد دبیرسیاقی، ج ۱، ص ۳۱۸، بیت ۸۲۸ بہ بعد.

۲ - همان، ج ۵، ص ۲۰۵۹، بیت ۱۷۶۵ بہ بعد.

۳ - همان، ج ۲، ص ۶۹۰، بیت ۲۳۹ بہ بعد.

۴ - همان، ج ۴، ص ۱۶۸۵، بین ۲۰۵۹ بہ بعد.

ظلم، شتابان می‌کند الله تعالی هلاک او را.<sup>۱</sup> فردوسی بعد از این که نتیجه‌ی ظلم و ستم را بدنامی شاه و از دست دادن قدرت می‌داند، این چنین آنان را از بیدادگران بر حذر می‌دارد:

نگر تا نیازی به بیداد دست	نگردانی ایوان آباد هست
که هر کس که بیداد گوید همی	بجز دود و آتش نجوید همی
سیاه اندرون باشد و سنگدل	که خواهد که موری شود تنگدل <sup>۲</sup>

\*\*\*

دانای طوس از زبان اردشیر آنگاه که تخت شاهی را به شاپور سپرده، رعایت داد را اصل دین و دینداری می‌داند و بیدادگری را عامل سقوط پادشاهی می‌شمارد:

چه گفت آن سخنگوی با آفرین	که چون بنگری مغز داد است دین
سر تخت شاهان بیپد سه کار	نخستین ز بیدادگر شهریار
دگر آن که بی مایه را بر کشد	ز مرد هنرمند برتر کشد
سه دیگر که با گنج خویشی کند	به دینار کوشد که پیشی کند <sup>۳</sup>

به طور کلی، بین دینداری شاه و دوام حکومت او رابطه متقابل وجود دارد و چنان که آمد، فردوسی اصل دینداری را «داد» دادن می‌داند، لذا شاهی که دیندار باشد می‌بایست که دادگری و عدالت گستری را در سرلوحه کارهای خود قرار دهد، چرا که بر مبنای خرد سیاسی شاهنامه اصل شاهی دین و اصل دین دادگری است. به گفته‌ی اردشیر بابکان:

«دین بنیاد است و شاهی ستون و کسی که بنیاد را در دست دارد بهتر تواند بر کسی که ستون را دارد چیره شود و همه بنا را به دست گیرد.»<sup>۴</sup>

۱ - قزوینی، عبدالکریم بن محمد یحیی؛ *بقاء و زوال دولت در کلمات سیاسی امیر مومنان*، به کوشش رسول جعفریان، کتابخانه عمومی آیه الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۳۷۱، صفحه ۱۸۸.

۲ - *شاهنامه فردوسی*؛ تصحیح محمد دبیر سیاقی، ج ۳، ص ۹۹۹، بیت ۱۳۰ به بعد.

۳ - همان، ج ۴، ص ۱۷۴۷، بیت ۵۶۴ به بعد.

۴ - امام شوشتری، محمدعلی؛ *عهد اردشیر (اندرزنامه و سخنان اردشیر بابکان) پژوهنده عربی*؛ احسان عباس، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸، صفحه ۶۲.



فردوسی همین باور را در نظر داشته و به گفته‌ی دیگرش کلالدین والملک توامان توجه کرده که سروده است:

نه بی تخت شاهی بود دین به جای      نه بی دین بود شهریاری به پای  
بود دین و شاهی چو تن باروان      بدین هر دوان پای دارد جهان<sup>۱</sup>

و غزالی نیز همان را در نظر دارد که می‌نویسد:

«و نیکو ترین چیزی که پادشاه را بباید، دین درست است، زیرا که دین و پادشاهی چون دو برادرند از یک شکم مادر آمده».<sup>۲</sup>

اهمیت و ارزش داد در نزد فردوسی به اندازه‌ای است که ستون خرد و بزرگی را دادگری و بخشایش می‌داند:

سر مردمی بردباری بود      سبکسر همیشه به خواری بود  
ستون خرد داد و بخشایش است      در بخشش او را چو آرایش است<sup>۳</sup>  
ستون بزرگیست آهستگی      همان بخشش و داد و شایستگی<sup>۴</sup>

دادگری چنان مقامی دارد که شاهان در خطبه‌های پادشاهی و در وصیتها اول سخن از دادگری می‌گویند چنان که بهرام گور چون بر تخت می‌نشیند و به تشریح اوضاع دوران زمامداری پدر می‌پردازد از بینادگری او انتقاد می‌کند و سرداران سپاه خود را به دادکردن و داد گستردن سفارش می‌کند:

جهان را ز هر گونه دارید یاد      ز کردار شاهان بیداد و داد  
بسی دست شاهان به بدها دراز      نهان مانده بینم به آرام و ناز

۱- شاهنامه فردوسی: تصحیح محمد دبیر سیاقی، ج ۴، ص ۱۷۴۷، بیت ۵۵۵ و ۵۵۶

۲- غزالی، محمد بن محمد بن محمد، نصیحه الملوك، به تصحیح جلال الدین همای، نشر هما، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۷، صفحه ۱۶۰.

۳- شاهنامه فردوسی: تصحیح محمد دبیر سیاقی، ج ۴، صفحه ۱۹۶۷، بیت ۶ و ۷.

۴- همان، ج ۵، ص ۲۲۲۰، بیت ۲۴ به بعد.

جهان از بداندیش پر بیم شد  
همه دست برده به کاری بدی  
همه راه دیوان گرفته به دست  
به هر جای گسترده چنگال دیو  
پدر گر به بیداد یازید دست  
مدارید کردار او بس شگفت

دل نیکمردان به دو نیم شد  
کسی را نبذ کوشش ایزدی  
دل و جان مردم، ز اندوه پست  
بریده دل از ترس کیهان خدیو  
نبذ پاک و دانا و یزدان پرست  
که روشن دلش زنگ و آهن گرفت<sup>۱</sup>

ایمان به حق مداری و دادگری حتی در جنگهای شاهنامه نیز نمایان است. آن گاه که بهرام چوینینه سردار ایرانی در مقابل ساوه شاه قرار می‌گیرد این گونه باور خود را بیان می‌کند:

چوبهرام جنگی سپه راست کرد  
بغلتید در پیش یزدان پاک  
گر این جنگ بیداد بینی همی  
دلیم را به رزم اندر آرام ده  
اگر من ز بهر تو کوشم همی  
مرا و سپاه مرا شاد کن

خروشان پیامد ز دشت نبرد  
همی گفت کای داور داد و پاک  
ز من ساوه را برگزینی همی  
به ایرانیان بر، ورا کام ده  
به رزم اندرون سر فروشم همی  
و از این جنگ ماگیتی آباد کن<sup>۲</sup>

به باور فردوسی آن گاه که داد بر جهان حاکم باشد و شهریار دادگری پیشه کند، اثر این دادگری فراگیر است:

از ابر بهاران ببارید نم  
جهان گشت پرسبزه و رود آب  
زمین چون بهشتی شد آراسته  
جهان شد پر از خوبی و ایمنی  
و آن زمان که پادشاه بیدادگر باشد:  
ز بیدادی پادشاه جهان

ز روی زمین زنگ بزدود و غم  
سر غمگنان اندر آمد به خواب  
ز داد و ز بخشش پر از خواسته  
ز بد بسته شد دست اهریمنی<sup>۳</sup>

همه نیکوییها شود در نهان

۱ - همان، ج ۵، ص ۱۹۲۶، بیت ۱۸۴۵ به بعد.

۲ - همان، ج ۵، ص ۲۲۵۹، بیت ۸۵۴ به بعد.

۳ - همان، ج ۲، ص ۶۷۵، بیت ۲۵ به بعد.

نژاید به هنگام در دشت‌گور	شود بچه باز را دیده کور
ببرد ز پستان نخجیر شیر	شود آب در چشمه‌ی خویش قیر
ز کژی گریزان شود راستی	پدید آید از هر سوی کاستی <sup>۱</sup>

مضمون این ابیات منطبق است با این سخن که در مرزبان نامه حدیث دانسته شده: «و اذا هم

الوالی بالجور علی الرعايا ادخل الله النقص فی اموالهم حتی الضروع و الزروع».<sup>۲</sup>

فردوسی در داستان بهرام و زن شیردوش، از زبان زن روستایی نقش بیداد پادشاه در سرنوشت مردم را این گونه بیان می‌کند:

ز گردون نتابد بایست ماه	چو بیدادگر شد جهاندار شاه
به پستانها در شود شیر خنک	نبوید بنافه درون نیز مشک
زنا و ریا آشکارا شود	دل نرم چون سنگ خارا شود
به دشت اندرون گرم مردم خورد	خردمند بگیریزد از بسی خرد <sup>۳</sup>

به خطا نرفته ایم اگر بگوییم که فردوسی در سرودن این ابیات به این سخن مولای متقیان نظر داشته است که می‌فرماید: «اذا تغیرت نیه السلطان فسد الزمان».<sup>۴</sup>

این بود نمونه ای اندک از اشعار نغز و حکیمانه استاد توس راجع به دادگری و اعتقاد راسخش به این که شاه می‌بایست در وهله‌ی اول به عنوان کسی که حافظ کیان و هستی کشور است، دادگری را در ردیف مهم ترین کارهای خود قرار دهد. سرچشمه‌ی این تفکر در نزد سخنور توس ناشی از دو جنبه‌ی دینی و اندیشه‌ی ای اوست.

اول اینکه او در سایه تعالیم روح پرور و انسان ساز اسلام پرورش یافته و به خوبی به این امر واقف است که در اسلام به رعایت دادگری در همه امور و پرهیز از هرگونه ظلم و ستم تأکید

۱ - همان، ج ۲، ص ۵۰۲، بیت ۸۰۴ به بعد.

۲ - وراوینی، سعد الدین: *مرزبان نامه*، تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، انتشارات مجلس، تهران ۱۳۱۰، صفحه ۲۱.

۳ - *شاهنامه فردوسی*، تصحیح محمد دبیر سیاقی، ج ۴، ص ۱۸۲۴، بیت ۷۴۴ به بعد.

۴ - نراقی، ملا احمد: *معراج السعاده*، چاپ سنگی، تهران ۱۳۳۲ هـ.ق، صفحه ۱۵۷.

بسیار شده و او به عنوان منادی ملت و امت اسلامی در دوره ای که غوغای واعظان و فقیهان دارالخلافه بغداد و دربار سلطان محمود ندای اسلام ناب به گوش مریدان واقعی آن شریعت انسان ساز نمی‌رسید می‌بایست کسانی را که بیدادگری را پیشه خود کرده اند با سخنان حکیمانه و اندرزهای سنجیده خود به عدالت و دادگری بخواند.

دوم اینکه او به عنوان نماینده‌ی طبقه روشنفکر زمان خود، به خوبی به این امر واقف بود که آن چه را از ظلم و ستم بر مردم وارد می‌شود، نتیجه‌ی خودکامگی‌ها و بیدادگری‌های پادشاه زمان است، لذا این امر را بر نمی‌تابد و از رهگذر اثر خویش شاه ظالم زمان خود را به شیوه‌ای بسیار حکیمانه و خرد پستانانه به دادگری و اجرای عدالت در جامعه دعوت می‌کند. چرا که می‌داند: «افضل الجهاد کلمه عدل عند امام الجائر»<sup>۱</sup>.



۱ - مستوفی، ابوالفضل یوسف بن علی: *خردنمای جان‌الفرز*، با مقدمه و تصحیح: دکتر محمود عابدی، انتشارات فرهنگی رجا، تهران، ۱۳۶۸، صفحه ۲۰.

کتابنامه

- ۱- امام شوشتری، محمدعلی: عهد اردشیر (اندرزنامه و سخنان اردشیر بابکان) پژوهنده عربی: احسان عباس، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۳۸.
- ۲- جرجانی، سید شریف علی بن محمد: کتاب التعریقات، الطبعة الاولى ۱۳۰۶ هـ.ق. مصر، افست تهران.
- ۳- شاهنامه فردوسی: تصحیح محمد دبیر سیاقی، ج ۳.
- ۴- غزالی، محمد بن محمد بن محمد، نصیحة الملوك، به تصحیح جلال الدین همائی، نشر هما، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۷.
- ۵- قزوینی؛ عبدالکریم بن محمد یحیی: بقاء و زوال دولت در کلمات سیاسی امیرمؤمنان؛ به کوشش: رسول جعفریان، کتابخانه عمومی آیه الله العظمی مرعشی نجفی، چاپ اول، قم، ۱۳۷۱.
- ۶- قرآن کریم.
- ۷- مستوفی، ابوالفضل یوسف بن علی: خردنمای جان الفروز، با مقدمه و تصحیح: دکتر محمود عابدی، انتشارات فرهنگی رجا، تهران، ۱۳۶۸.
- ۸- نراقی، ملا احمد: معراج السعاده، چاپ سنگی، تهران ۱۳۳۲.
- ۹- وراوینی، سعد الدین: مرزبان نامه، تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، انتشارات مجلس، تهران ۱۳۱۰.
- ۱۰- ولفگانگ کناوت: آرمان شهرداری ایران باستان از کسفن تا فردوسی؛ ترجمه، سیف الدین نجم آبادی، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۵۵.

پرتال جامع علوم انسانی